

## پیش‌خوانی

**حاشیه‌ای بر انتشار اثر روایی- تاریخی «از حاج ابراهیم تا خان طومان»**

### آنان که برای ما امنیت آفریدند

■ **محمدرضا کائینی**

اثر روایی- تاریخی «از حاج ابراهیم تا خان طومان» در زمره معدود آثاری است که در تبیین حال و قال شهدای مدافع حرم به نگارش در آمده است. نویسنده کتاب جناب سیدعبدالضا هاشمی

ارسنجانی در تقدیم‌نامه خویش، چنین آورده

است: «خداوند رحمان و رحیم در قرآن کریم هدایت‌انسان‌ها را بر خود واجب دانسته و فرموده: اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى و در این هدایت خود قطعاً از اسباب، وسایل و دوستان خود بهره می‌گیرد.

حقیر نیز اگر نبود هدایت ذات دوست‌داشتنی حضرت دوست و دوستان بی‌بدلش؛ مرحوم استاد علی صفایی حائری و پدترم، مرحوم سیدابوالقاسم هاشمی ارسنجانی، هرگز لیاقت پوشیدن لباس پیامبر و خاندان مکرم ایشان صلوات‌الله‌علیهم و قلم زدن در راه آنها را نمی‌یافتم، بنده در ابتدا بر خود لازم می‌دانم از محبت‌های سردار رستمیان، فرمانده غیور لشکر ۲۵ کرپلا، استاد فرزانه، حجت‌الاسلام سیدمجید پورطباطبایی (حفظه‌الله) که از ابتدای این مجموعه قدم به قدم، همراهی‌ام کرد و از نظرات سازنده خود بهره‌مند ساخت، همسر صبور و مهربانم خانم م. حاصلی که مدال افتخار شهادت پدرش؛ شهید منصور حاصلی را از کودکی، بر سینه دارد و قطعاً بی‌یاری او حسرت موفقیت در تمام عرصه‌های زندگی بر دلسم می‌ماند، و تمامی دوستانی که موجبات هدایت و ارشادم را فراهم ساختند، تقدیر و تشکر و از ذات مهربان حضرت حق (جل و علا) خیر دنیا و آخرت و علو درجاتشان را مسئلت‌نمایم.

بر امید روزی که همگی بر سر سفره انوار الهی و دوستان حضرتش، بی‌حساب و کتاب مهمان



نمای از تجمع برخی‌رزمندگان در منطقه‌خان‌طومان

شویم!خداایا!چنانا کن سرنجام کار که تو خشنود باشی و ما رستگار!

نویسنده در دیباچه‌اثر، زمینه‌های ورود به موضوع اصلی اثر خویش را این‌گونه فراهم آورده است: «شاید همه ما، با لاقل بیشتر مردم ایران تصور کنند، مابندی که در سنایه آن زندگی می‌کنیم، یک موهبت طبیعی و خدادادی است، من که تا چندی پیش این‌گونه فکر می‌کردم، بهتر است بگویم اصلاً به آن فکر نمی‌کردم، از بس طبیعی می‌نمود اما امروز نه! امروز که در جمع سربازان و پاسداران مرزهای کشورم، آن‌هم در ارتفاعات خشن و صعب‌العبور شمال‌غرب حضور دارم تازه می‌توانم کمی و فقط اندکی از فشار،ها سختی‌ها و خون‌هایی که برای تأمین امنیت من، خانوادهام و میلیون‌ها ایرانی بر زمین ریخته می‌شود را از نزدیک ببینم و احساس کنم. قبل از این، اصلاً تصورم نمی‌کردم حتی چنین جاهایی وجود داشته باشند و نیروهای از جان گذشته پاسدار و مرزبان کشورم با تمام توان و قدرت، تابستان و زمستان و سرمای‌کننده‌ای که به آن اشاره خواهم کرد، حضور داشته باشند؛جایی که دشمن تروزیست، که خواهان نامتی ایرانی است، یکباره با هزینه‌های میلیاردی، در ۵۰ متری و شاید هم نزدیک‌تر، پشت صخره‌ای در کمین‌نشسته و به دنبال موقعیتی برای بر زمین انداختن رشیدترین سروه‌ای ایران زمین باشد.

از زمانی که به این دیار قدم گذاشته‌ام، ذهنم درگیر شده؛ خدایا! جبهه‌ها و دفاع مقدس هنوز هم زنده‌اند، شهادت، هنوز هم سر فراز با‌های ایران زمین، جوانان غیور این مرز و بوم را به سوی خود فرامی‌خواند، ولی این بار، غیورمردان این سرزمین، همچون ارش کمان‌گیر، جان‌ها را در جلّه کمان گذاشته و از مرزهایی که با خون پاک هزاران شهید دفاع مقدس آبیاری شده، آن‌هم جایی که در تیررس هیچ دوربین و رسانه‌ای نباشد حراست و پاسداری می‌کنند. خدای من! شکر این نعمت را چگونه به جای آورم؟ خدایا! زبان قاصر و قلم شکسته از بیان این همه ینثار و فداکاری است! بار خدایا! گر چه معترف به قصور خویشم، ولی با تمام توان، رسالت ذکر این مهم را بر دوش قلم گذاشته و به ملت خویش خواهم رساند. خدایا! این ناچیز را از من م‌پذیر و از تقصیراتم در گذر! آمین»

■ **علی احمدی فراهانی**

در نوبت قبیل، ادوار سلطنت پهلوی دوم از آغاز تا پایان مرحله اول نهضت اسلامی به اجمال مورد بازخوانی قرار گرفت. اینک این فرآیند از آبان ۴۳ تا بهمن ۵۷ مورد روایت تحلیلی قرار گرفته است. امید آنکه مقبول افتد.

■ ■ ■

■ **تبعید امام و خودتسکینی ذهنی شاه!**

سرکوب قیام ۱۵ خرداد در محمدرضا پهلوی چنین صورتی پدید آورد که ظرفیت‌ها و انگیزه‌های مخالفت با وی، به حداقل رسیده است. با تصویب لایحه مصونیت مستشاران و دیگر افراد تبعه امریکا در مجلس شورای ملی در ۲۱ مهر سال ۱۳۴۳، امام خمینی بار دیگر در برابر خودفروشی‌های رژیم خروشید: «من نمی‌توانم تأثر خود را انکار کنم. قلب من در فشار است. این چند روز که مسائل ایران را شنیدم، خوابم کم شده است. ناراحت هستم. قلبم در فشار است… ایران دیگر عید ندارد… ما را فروختند… قانونی به مجلس بردند که در آن اولاً ما را ملحق کردند به پیمان وین و ثانیاً الحاق کردند به آنکه تمام مستشاران نظامی امریکا با خانواده‌هایشان، با کارمندان اداری‌شان، با خدمه‌شان و با هر کس که به آنها بستگی دارد، از هر جنباتی که در ایران کنند مصون هستند… چرا؟ برای اینکه می‌خواستند وام بگیرند… آقایان من اعلام خطر می‌کنم، ای ارش ایران، من اعلام خطر می‌کنم. ای ساسیون ایران، من اعلام خطر می‌کنم. ای فضلا، ای طلاب، ای حوزه علمیه، ای نجف، ای قم، ای مشهد، ای شیراز، من اعلام خطر می‌کنم…»

این سخنان کوبنده برای رژیم غیر قابل تحمل بود. نیمه شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳ نیروهای نظامی منزل امام را در قم محاصره کردند و پس از دستگیری و انتقال ایشان به تهران یکسره به فرودگاه مهرآباد بردند و با هواپیمایی که برای این منظور آماده شده بود، ایشان را به ترکیه فرستادند.

پس از تبعید امام، شاه فرصت یافت تا به شیوه دلخواه شاهنشاهی کند. ذهن آشفته و مشوش و با مرور خاطرات گوناگون گاه آرام و گاه مضطرب او را به سال‌های دور و نزدیک می‌کشاند. یکباره بی‌اختیار به یاد جشن‌های ۲۵۰۰ ساله افتاد. آن روزی که احساس می‌کرد همه چیز رو به راه است. روز دیگر نطقش را از بر کرد. چند بار گلویش را صاف کرد و در حالی که سعی می‌کرد به ابراز احساسات تماشاچیان پاسخ دهد، پشت تریبون رفت. در این هنگام شاه یکی از قدرتمندترین فرمانروایان استبدادی در بین کشورهای جهان پیشدادی و جلال خیره‌کننده‌اش بسیاری از دوستان غربی را فریفته خود کرده بود. هنگامی که فریاد می‌کشید: «کوروش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه هخامنشی، شاه ایران‌زمین، از جانب من- شاهنشاه ایران- و از جانب ملت من بر تو درود باد! کوروش، شاه بزرگ، شاه شاهان، آزادمرد آزادمردان و قهرمانان تاریخ ایران و جهان، آسوده خواب، زیرا که ما بیداریم و همواره بیدار خواهیم بود»، تلاش می‌کرد تا خودش را به اندازه ۲۵۰۰ سال تاریخ بگستراند و تمام نیروهای بشری را در خود جمع کند تا بسان شاهی قدیس ابدی در آید. با این همه تاریخ نشان داد که شاه هم بسان کوروش خوابید!

■ **پشت صحنه‌ای که با ظاهر حکومت ناسازگار بود**

این همه اما، تنها ظاهر قضیه بود. تا سال ۱۳۵۴،

پنج زندان بزرگ در ایران مملو از زندانیان سیاسی بود. حکومت و اقتدار شاه بر پایه خشونت و ارباب‌بنا شده بود. شاه با دادن چک سفید به نیروهای امنیتی خود برای نخستین بار در دوره حکومت ۳۰ساله‌اش در صدد برآمد تا تخت سلطنت خود را تنها بر پایه سست سرکوب و زور و تهدید قرار دهد، اما این سیاست نیز به حکومت وحشت و ترور منجر شد. شاه تلاش بسیاری می‌کرد تا در آن سال‌ها مهر‌اش به منزله دیکتاتوری دروغگو و فاشد معرفی نشود، با این همه مار تین انالس، دبیر کل عفو بین‌الملل، در سال ۱۳۵۳ چنین گفت: «سابقه هیچ کشوری در جهان در زمینه حقوق بشر بدتر از ایران نیست.»<sup>[۱]</sup>

این گونه گزارش‌ها چهره خارجی شاه را مخدوش کرد.اگرچه در نیمه اول دهه ۵۰ اقتصاد ایران رونق بیشتری یافت و تزریق دلارهای حاصل از افزایش قیمت نفت وضع اقتصادی جامعه را بهبود بخشید، طوری که رساله‌های تبلیغاتی رژیم پهلوی در غرب با آب و تاب از پیشرفت‌های سریع ایران در مکانیزه کردن کشاورزی و صنعت سخن می‌گفتند، این تغییر به سرعت به نقطه منفی برای شاه و حکومتش بدل شد. افزایش درآمدهای ایران علناً مساوی شد با افزایش درآمدهای خانواده پهلوی، چون در آن زمان اصولاً ایران برابر بود با خانواده پهلوی و تعداد کمی از اطرافیان آنها، طرح‌های پر هزینه و بی‌نمری همچون پایگاه چند میلیارد

این موضوع ثابت کرد که سیاست امریکا هیچ‌گاه بر پایه حقوق بشر استوار نیست و این تنها شعاری فریبنده است که فقط به درد مردم کشور امریکا می‌خورد. در حالی که شاه تک‌تک کلمات کارت

را می‌بلعید، اطمینان یافت که هنوز می‌تواند به سیاست سرکوبگرانه خویش ادامه دهد. به این دلیل به سرعت دست به کار شد. یک هفته بعد در شماره شنبه ۱۷ دی ۱۳۵۶ (۷ ژانویه سال ۱۹۷۸) مقاله‌ای به نام «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در روزنامه اطلاعات با نام مستعار احمد رشیدی‌مطلق به چاپ رسید. درج این مقاله در روزنامه اطلاعات باعث شد شاه بار دیگر با روحانیت، به‌ویژه با رهبری آن یعنی امام خمینی که در نجف به سر می‌برد و با ارسال پیام‌ها و اطلاعیه‌های خود به مبارزه ادامه می‌داد درگیر شود. به نظر می‌رسد شاه خود در تهیه این مقاله دست‌داشت و مقاله زیر نظر مستقیم او تهیه شده بود. شاه حتی پیش‌نویس اولیه مقاله را هم نپذیرفت و آن را ملایم‌دانست و سفارش کرد در دو ماه آن را تندتر کنند تا مقاله برای انبوهی مخالفان جهان تهیه شود، اما آتش این فتنه یک سال بعد همه تار و پود سلطنتش را فراگرفت و خاکستر کرد.

■ **جرقه‌ای که ایران را شعلهور کرد**

با آغاز قیام قم و سرکوب خونین آن نهضت دیگری

شروع شد. در چهل شهدای قم مردم تبریز قیام کردند و این شهر هم به خون کشیده شد. رژیم در هر یک از این خونریزی‌ها تلاش می‌کرد ضربات خود را وحشیانه‌تر وارد کند تا از مخالفتی که روز به روز بیشتر می‌شدند، زهر چشم بگیرد، اما این کارها بیشترین فایده را به انقلاب می‌رساند، زیرا گروه‌های مخالف را با یکدیگر متحد می‌کرد. با وقوع حادثه دردناک سینما کس آب‌آدان و در پی آن، کشتار خونین ۱۷ شهریور ضربات دیگری نیز بر پیکره رژیم وارد شد. آسوشیند پرس در این باره چنین گزارش داد: «پس از دو ساعت زد و خورد

## تاریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



۲۰دهه۴۰محمدرضا پهلوی در حال سخنرانی در حاشیه‌یکی از بازدیدها

برژینسکی، اویسی فرماندار نظامی خشن تهران را برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرد، اما شاه که از جاه‌طلبی و قدرت‌خواهی اویسی هراس داشت، تر جیح داد یکی از ضعیف‌ترین ژنرال‌های خود را به نخست‌وزیری انتخاب کند. به این ترتیب از هاری نخست‌وزیر دولت نظامی شد. نطق پانزدهم آبان شاه در اعلام تشکیل دولت نظامی از هاری چهره پریشان و شخصیتی متزلزل شاه را نمایان کرد…

در تهران کامیون‌های پر از کشته‌شدگان و مجروحان از صحنه زد و خورد خارج شدند…»<sup>[۲]</sup>

شاه به‌نگاه به یاد سرگردانی خود پس از استفاده از خشونت افتاد. هنگامی که تصمیم گرفت از طریق تشکیل دولت ائتلافی و میانه‌رو سلطنت خود را نجات دهد، اعضای برجسته جبهه ملی برای شاه پیام فرستادند که «جبهه ملی مخالف سلطنت نیست» و حتی بختیار اضافه کرد:

«حاضریم نظر خود را درباره موافقت با سلطنت صریح و روشن اعلام کنیم». این پیام‌ها قدری کلاهبرداری به اضافه خفان حاکم بر کشور، ایران خمینی از دکتر سنجایی، مرد اول جبهه ملی، که برای ملاقات با او به نوفل‌لوشاتو رفته بود، خواست بیانی‌های سه ماده‌ای<sup>[۳]</sup> را در حمایت از انقلاب امضا و منتشر کند، این در نیز به روی شاه بسته شد. از سوی دیگر اگرچه سنجایی از دل به این بیانیه پایبند نبود و تنها کلامش این بود که «اگر بر موج سوار شویم، همه چیز را می‌توانیم کنترل کنیم» باز درایت و قدرت امام مانع فعالیت‌های دوسویه او شد و سنجایی مجبور شد به ظاهر هم که شده به مفاد بیانیه پایبند بماند.

■ **من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم**

تظاهرات و کشتار دانشجویان در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۶ بالغ بر ۱۶/۲ میلیارد دلار صورت گرفت، هیچ‌گونه کمکی به جامعه ایران نکرد. فساد، رشوه‌خواری، حق کمسیون‌های کلان، اختلاس، کلاهبرداری به اضافه خفان حاکم بر کشور، ایران را به انبشاری از مواد منفجره تبدیل کرد که تنها نیاز به جرقه داشت. شاه کار را به جایی رساند که هنگام اعلام تأسیس حزب رستاخیز به منزله تنها حزب قانونی کشور، گفت: «هر فردی که به این حزب سیاسی جدید نپیوندد… فقط دوا ره پیش رو دارد. چنین شخصی با عضو یک سازمان غیرقانونی است یا با حزب غیرقانونی توده ارتباط دارد و به عبارت دیگر یک خائن است!»

■ **بلوف کار تر در حمایت از شاه در بوته راستی زما می!**

در طول این سال‌ها، امریکا برای حفظ منافع خود از شاه حمایت می‌کرد. هنگامی که کارت در آخرین روزهای سال ۱۹۷۷ به ایران سفر کرد، در مهمانی شامی که شاه ترتیب داده بود، در حضور شاه با هدف تبلیغاتی اویسی هراس‌ناش، ترجیح داد یکی از ضعیف‌ترین ژنرال‌های خود را به نخست‌وزیری انتخاب کند. به این ترتیب از هاری نخست‌وزیر دولت نظامی شد. نطق پانزدهم آبان شاه در اعلام تشکیل دولت نظامی از هاری چهره پریشان و شخصیتی متزلزل شاه را نمایان کرد: «در بی استغفای دولت برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و از بین رفتن وحدت ملی برای جلوگیری از سقوط کشور در هرج و مرج و آشوب و کشتار و به منظور برقراری حکومت قانون و ایجاد نظم و آرامش تمام کوشش خود را در تشکیل ائتلافی مبدول دانستم و فقط هنگامی که معلوم شد امکان انجام این ائتلاف نیست، به‌ناچار یک دولت موقت تعیین کردم. من ناگه‌م به نام جلوگیری از آشوب و هرج و مرج این امکان وجود دارد که اشتباهات گذشته و فشار و اختناق تکرار شود… اما من به نام پادشاه شما که سوگند خوردم تمامیت ارضی مملکت و وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی‌عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم… من نیز پیام انقلاب شما، ملت ایران را شنیدم… من در اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه و پاسداران اسلام و به‌خصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنمایی‌های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند…»

بعد از این پاسخ کوبنده امام در نوفل لوشاتو به این اظهار ضعف شاه، دیگر هیچ‌گاه صدای شاه به‌درستی شنیده نشد و تنها زم‌زه‌ها و گلاجه‌هایی از زش فرح با از کارت رئیس‌جمهور امریکا به گوش می‌رسید. حتی هنگامی که دولت فرانسه به خاطر فعالیت‌های سیاسی امام در نوفل‌لوشاتو تصمیم گرفت ایشان را به باره جویا شد، شاه هراسان شد و گفت: اخراج امام خمینی از فرانسه هیچ ربطی به دولت ایران ندارد و ایران هیچ مسئولیتی به عهده نمی‌گیرد. به این ترتیب دولت نظامی از هاری درست در لحظه‌ای که تشکیل شد و اعلام موجودیت کرد، از هم پاشید.

■ **محرم سر نوشت**

پیش از آغاز محرم تلاش‌های امریکا برای جلوگیری از شدت گرفتن مبارزات، به‌خصوص به واسطه در پیش بودن ماه محرم بیشتر شد. سویلوان، سفیر امریکا، ضمن تماس با تعدادی از رهبران سیاسی مخالف رژیم موافقت آنها را

## روزنامه جوان | شماره ۳-۵۶

برای تشکیل دولت ائتلاف ملی جلب کرد تا این دولت مقدمات انجام انتخابات عمومی را فراهم کند. بر اساس این طرح شاه می‌بایست برای مواجهه یا استراحت از ایران خارج شود و وظیفه تشکیل دولت بعدی به شورای سلطنت که در غیاب شاه اداره امور مملکت را به عهده می‌گرفت محول شد. شاه هم با این طرح موافق بود. اما صاحب‌نظر اصلی امام خمینی بود و همه گروه‌ها به خوبی می‌دانستند که تا نظر موافق امام به دنبال طرحی نباشد کار با موفقیت همراه نخواهد بود. اصول طرح پیشنهادی در نوفل‌لوشاتو به امام خمینی عرضه شد، اما امام مخالفت کردند، زیرا از نظر ایشان این طرح برای خاموش کردن آتش انقلابی بود که به پیروزی نهایی آن اطمینان کامل داشت.

تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ش.

همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد تکان‌دهنده بود. شاه حیران از انبوه جمعیت مخالف خود که از همه شغری بودند، تلاش کرد تا موقعیت خود را بازیابد. او دریافت سه راه بیشتر ندارد: یا باید تلاشی تازه برای تشکیل یک دولت ائتلافی آغاز کند، یا تشکیل شورای سلطنت و سفر به خارج را برگزیند یا آن‌طور که ژنرال‌هایش می‌خواستند و برای آن بی‌تابی می‌کردند، حکومتی صد در صد نظامی و سرکوبگر بر سر کار آورد.

■ **پناه بردن به مخالف سابق!**

ایران در سایه روشن خون و آتش برای بسیاری از سیاستمداران در ک‌ناپذیر شده بود. شاه ناتوان در انتظار رخ دادن معجزه‌ای بود. از آن دست معجزاتی که در کودکی به سرافش می‌آمد. برای همین هم بود که وقتی اولین بار نام بختیار را برای تشکیل دولت جدید پیش او آوردند، گفت: «فکر نمی‌کنم انتخاب مناسبی باشد!» اگرچه بختیار سال‌ها یکی از زبای سابقه سیاسی داشت، به هیچ وجه کسی نبود که به رموز کمیاب‌گری آشنا باشد و بتواند از این رژیم واپس‌زده چیزی پذیرفتنی و پای‌جا بسازد. شاه نیز در موقعیتی نبود که انتخاب کند، او مجبور بود بپذیرد. بختیار با شرط خروج شاه از ایران مسئولیت تشکیل دولت را پذیرفت. در همان روزها امام طی بیانی‌های اعلام کردند: «اگر کسی از ساسیون یا بودن شاه خائن درصدد به دست گرفتن حکومت باشد، مطرود و خائن است و بر ملت است و او را طرد کند. فرصت طلبان به جای خود بنشینند که پایگاهی ندارند.»<sup>[۴]</sup>

بختیار این زنگ خطر را نشنیده گرفت. از سوی دیگر با تشدید روند انقلاب سیاست امریکا هم دستخوش تغییر شد و این‌زاینکه «چگونه باید شاه را حفظ کرد» به «چگونه می‌توان ایران را بدون شاه حفظ کرد» تغییر یافت. شوروی امنیت امریکا تهدید گرفت راپرت هایزر، معاون فرماندهی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را به منزله فرستاده ویژه نظامی امریکا به ایران اعزام کند. هدف از اعزام هایزر حفظ ارتش در برابر بحران سیاسی و جلوگیری از فروپاشی آن و همچنین آماده نگه داشتن آن برای زمانی بود که بختیار نتواند کاری از پیش ببرد.

در همین زمان جیمی کارتر، رئیس‌جمهور امریکا از طریق دولت فرانسه برای امام خمینی پیامی ارسال کرد که در آن از امام خمینی خواسته شده بود تا تمام نیروی خود را برای عدم مخالفت با بختیار به کار ببرد. همچنین در برابر بحران سیاسی و جلوگیری از فروپاشی است و در آینده رخ خواهد داد. وی در پایان پیام خود می‌گفت: «نچه لازم است بگویم این است که بدانید خطر دخالت ارتش هست و وقوع این خطر اوضاع را بدتر خواهد کرد». امام خمینی در جواب پیام کارت به فرستادگان رئیس‌جمهور فرانسه گفتند: «به دست آوردن آرامش با وجود شاه امکان ندارد… آقای کارت تر اگر حسن نیت پیدا کرده‌اند و می‌خواهند آرامش باشد و خون‌ها ریخته نشود خوب است شاه را ببرند و از دولت بختیار هم پشتیبانی نکنند و به میل ملت که امر مشروعی است و خواسته است و از میل ملت جلوگیری نکند…»<sup>[۵]</sup>

در کنفرانس شان چهار کشور امریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان غربی که در گوادلوپ (جزیره‌ای متعلق به فرانسه) و با ابتکار رئیس‌جمهور فرانسه برگزار شد، سران هر چهار کشور به این نتیجه رسیدند که با وجود شاه در ایران احتمال وقوع جنگ داخلی و کشتار وجود دارد که چنین حوادثی به نفع غربی‌ها نخواهد بود. به این ترتیب شاه دوباره آماده رفتن شد.

■ **و سرنجامت… پایان!**

از سوی دیگر امام خمینی برای پاسخ به سوالات بسیاری که در باره برنامه سیاسی‌شان پرسیده می‌شد طی پیامی در ۲۷ دی ۱۳۵۷ رئوس برنامه سیاسی خود را به اطلاع مردم رساند. در این پیام امام تعیین شورای انقلاب را که قرار بود در اولین فرصت مناسب معرفی شود به اطلاع مردم رسانده بودند. بدین ترتیب آنچه ناممکن به نظر می‌رسید ممکن شد. شاه یک بار دیگر صحنه را ترک کرد، اما این بار رفتن شاه بی صدا و بی خبر نبود. صدای رفتن او به سرعت پیچید، از مرزا گذشت و در نقاط مختلف دنیا شنیده شد: «شاه ایران را ترک کرد!»

■ **بی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ جوان موجود است.**